



کارگاه مهره

صغیرا بدیمی
تصویرگر: مطهره پلاسی زاده



۱ کاش دو تا بازوی بزرگ داشتم
تا کمک زهرا جان، سنگ آسیاب
را بچرخانم!

۲

۲ بچه ها دقت کنید زهرا
جان این همه کار را
خودش انجام می دهد.
چطور خسته
نمی شود؟

۳ کارگاه مهره کشف
می کند.



۱ من یک مهره ی تسبیح هستم.
اسم من کارگاه مهره است.

۲

ما دوست های
کارگاه مهره
هستیم.

آفرین بر
پسرانم!

۱

۳ وقتی زهرا جان ما را
روی نخ سر
می دهد، آن قدر
کیف دارد که نگو!



۱ کاش
می توانستم
یک فوت
گنده منده کنم
تا کمکش جارو
کنم!

۴

۳ نه! اما از روزی که بابای
زهرا جان آمدند و با
او صحبت کردند، کارها
برایش آسان تر شده است.

۲ زهرا جان با این همه کار، در
صورتش خستگی نیست!
پرپری تو رازش را می دانی؟



۲ چطور این راز را
کشف کنم؟

۳

۱ کاش می توانستم
مثل یک اژدها آتش
درست کنم تا کمک
زهرا جان نان پیزم!



۳ کاش من هم
می توانستم به
زهرا جان کمک
کنم!

۵

۱ تو راز زهرا جان را
می دانی
کوزه ی گلی؟

۲

نه! اما من آب را برای زهرا جان
خنک نگه می دارم. این طوری
به او کمک می کنم.

